

آیا در دسترس نبودن امام تأثیری در هدایت می‌گذارد؟ خیر!

مهم این است که ما در دسترس امام هستیم

آیا در دسترس نبودن امام تأثیری در هدایت می‌گذارد؟

کسی که می‌خواهد یک راه صحیح و طریق رسیدن به خدا را طی کند باید خود را با تقدیر و قضا و مشیت او تطبیق بدهد و در آسانی و سختی و وظیفه اش را انجام دهد.

توحید یعنی یکی دانستن و ندیدن اختلاف در یسر و عسر

نه ظهور و نه غیبت در هدایت که یک مشیت الهی است تأثیری ندارد.

هدایتی که فقط مربوط به زمان ظهور و در دسترس بودن امام است فایده ای ندارد بلکه هدایتی که منشأ آن مشیت حق باشد مهم است.

هیچ علتی و هیچ سببی برای دستگیری خدا جز عنایت خدا در مرتبه اول و تلاش شما در مرتبه دوم وجود ندارد.

سیدالشهدا در سخنانی این مضمون را بیان میکند که : خدایا منظور تو از این اختلافات این است که آن حقیقت واقعی خودت را به ما بنمایی و آن جامعیت خود را به ما نشان دهی و نمود و ظهورت را در همه احوال به ما بنمایی تو در مقام معرفت خود به بندگانت میخواهی تمام صفات وجودی خودت را در آنها قرار دهی.

ابتدا حضرت عذری اجتماعی می‌آورد که من تحت نظر دستگاه حکومتی هستم و اینجا آمدنت برای ما دردسر ایجاد میکند. و بنوعی حضرت او را از آمدن نزد خود نهی میکند.

سپس عذری شخصی هم می‌آورد که ورد و ذکر و عبادت است زیرا علم آموختن و مطالعه مخصوص ماست و طبعاً ائمه که دارای علم لدنی هستند اوقات خود را در منزل، به عبادت مشغول بوده اند.

آنچه در طی مسیر بسوی خدا مهم است تسلیم بودن در حق و مشیت الهی است.

حضرت میخواهد به او بفهماند که ای عنوان بصری دنبال من آمدنت در مدینه کار من است و تو متوجه نیستی، من اینجا آوردمت و من هم میگویم مرا تحت نظر دارند.

انسان باید فرصتها را غنیمت بداند زیرا زمان حصه وجودیست که برای ما مقرر کرده اند.

بیایید باور کنیم که « من ساوا یوماه فهو مغبون »

امام حسن عسکری نیز در بیانی این مضمون را میفرماید که من در زندانم اما روحم بر تمام ملک و ملکوت اشراف دارد.

امام میفرماید کیفیت راهنمایی و هدایت بدست من و شما نیست بلکه بدست ولی خداست که هر طور تشخیص میدهد.

گاهی شخص را بخود جذب میکند و گاهی دور میکند و

مسئله مهم اطاعت است نه دیدن.

در حرکت انسان به سوی کمال، حضور و غیبت امام دخالتی ندارد.

لذا فرقی بین زمان غیبت امام زمان و ظهور امام، در هدایت افراد نیست مثلاً" در زمان همین امام صادق(ع) افرادی که میتوانند از حضور یک امام استفاده کنند حد اکثر به یک شهر میرسد.

امام زمان میفرماید ما برای مشیت الهی غایب شده ایم اما این غیبت من هیچ تاثیری در ارتباط بین من و شما و ارتباط شما با خدا ندارد.

ایشان میفرمایند :

در اوان جوانی و سن هفده سالگی از سید هاشم حداد دستور یخواستیم برای دیدن امام عصر ایشان فرمودند اگر ظاهر امام عصر را میخواهی ببینی چهل روز فلان ذکر را بگو حضرت را میبینی و حتی با او صحبت هم میتوانی بکنی ولی دیدن ظاهر امام دردی را دوا نمیکند بلکه مهم اینست که باطن تو متصل به امام شود.

اینهایی که پیغمبر اکرم را دیدند چه نفعی برای آنها داشت؟ پیغمبر که از امام عصر بالاتر بود.

همان کسانی که می آمدند و آب وضوی پیامبر را به سر و روی خود میزدند رفتند و در خانه دختر پیامبر را سوزاندند.

لذا دیدن ظاهر ولی خدا مهم نیست معرفت ملاک است.

فانا نحیط علما بانبائکم و لا یخفی علینا شیء من احوالکم

انا غیر مهملین لمراعاتکم و لا ناسین لذکرکم و لو لا ذلک لنزل بکم اللاواء و اصطلمکم الاعداء.

بحث علم

علم پروردگار که میخواهد نزول پیدا کند در عالم کثرت توسط جبرئیل بر پیامبران به یک نحو نازل می شود و بر انسانها و جمادات به شکل خاص خودش است.

نزول علوم پروردگار در عالم کثرت را امام زمان عهده دار است.

ادیسون جمله‌های دارد (که البته به اندازه فهم خودش است) که میگوید اختراع ۹۹ درصدش تلاش و ۱ درصدش الهام است.

اینشتین نیز اکتشاف را جرعه هایی می داند که به انسان میخورد.

این الهامات از جانب چه کسی است؟

فکر میکنیم این علمی که بدست آورده ایم همه از تلاش خودمان است اما کسیکه اراده و تدبیر میکند و به هر ظرفی به مقتضای

ظرفیتش علم را افاده میکند امام عصر است.

میگویند یکی از علماء زمان میرزای قمی روزی درس گفته بود این همه مسائل عمیق فلسفی و اصولی را معلوم نیست ابوالفضل (ع) بداند حالا امام که دیگر علمش لدنی است.

هر چند ابوالفضل (ع) عبد صالح خدا بود اما این مسائل با زحمت و مطالعه و استدلالهای فلسفی بدست آمده است.

شب ابوالفضل (ع) را در خواب میبیند و او مسئله ای اصولی را مطرح میکند و او در می ماند و صبح بر میخیزد و استغفار میکند.

آن مسائلی که در اختیار ما نیست مثل حضور امام دخالتی در رشد و هدایت ما ندارد و گرنه عین ظلم است.

راه سلوک راهی قلمبه سلمبه و عجیب و غریب نیست بلکه قیام به رضای حق است.

صرف حضور و درک محضر بزرگان، علماء (و حتی امام) ممکن است هیچ سودی برای انسان نداشته باشد.

دل به دنیا بستن باعث محروم شدن و استفاده نبردن انسان از اولیاء خدا میشود و حتی ممکن است انسان را در جبهه مقابل قرار

دهد. افرادی که در مقابل امام حسین ایستادند افراد بی خبر از دین و معارف آن که نبودند؛ همین شمر در صفین در رکاب امام علی

(ع) شمشیر میزد و یک ضربه شمشیر هم به صورتش خورده بود و اگر محکمر خورده بود شهید شده بود اما دنیا طلبی و عمل

نکردن به دانسته ها باعث شقاوت آنها شد.

شرح علامه تهرانی بر روایت عنوان بصری

علامه سید محمد حسین تهرانی در باره علی آقای قاضی در کتاب روح مجرد (ص ۱۷۵) مینویسد :

مرحوم استاد بزرگ ، عارف بی بدیل قرن بلکه بقول استاد ما ،

حضرت حاج سید هاشم حداد که میفرمود :

« از صدر اسلام تا به حال عارفی به جامعیت مرحوم قاضی نیامده است.»

برای گذشتن از نفس اماره و خواهشهای مادی و طبعی و شهوی و غضبی که غالباً از کینه و حرص و شهوت و غضب و زیاده روی

در تلذذات برمیخیزد ، روایت عنوان بصری را دستور میدادند به شاگردان و تلامذه و مریدان سیر و سلوک الی الله ، تا آن را بنویسند

و بدان عمل کنند.

یعنی یک دستور اساسی و مهم ، عمل طبق مضمون این روایت بود.

و علاوه بر این میفرموده اند باید آنرا در جیب خود داشته باشند و هفته ای یکی دوبار مطالعه کنند.

میگویم (علامه مجلسی) : من به خط شیخ ما : بهاء الدین عاملی قدس الله روحه چیزی را بدین عبارت یافتیم :

شیخ شمس الدین محمد بن مکی (شهید اول) گفت: من نقل میکنم از خط شیخ احمد فراهانی رحمه الله از عنوان بصری و وی

پیرمردی سالخورده بود که از عمرش نود و چهار سال سپری می گشت.

او (عنوان بصری) گفت: سالیانی به نزد مالک بن انس رفت و آمد داشتیم.

چون جعفر صادق علیه السلام به مدینه آمد، من به نزد او شرفیاب شدم، و دوست داشتم همانطوریکه از مالک تحصیل علم کرده‌ام، از او نیز تحصیل علم نمایم.

روزی آن حضرت به من فرمود: من مردی تحت نظرم و علاوه بر این در هر ساعت از شبانه روز اورادی دارم که به آنها مشغولم پس مرا از عبادتم غافل نکن و مثل گذشته از مالک علومت را بگیر.

پس من از این جریان غمگین گشتم و از نزد وی بیرون شدم، و با خود گفتم: اگر حضرت در من مقدار خیری جزئی را هم میافت، هر آینه مرا از رفت و آمد به سوی خودش، و تحصیل علم از محضرش منع و طرد نمی‌کرد.

پس داخل مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله) شدم و بر آنحضرت سلام کردم. سپس فردای آن روز به سوی روضه برگشتم و در آنجا دو رکعت نماز گزاردم و عرض کردم: ای خدا! ای خدا! من از تو میخواهم تا قلب جعفر را به من متمایل فرمائی، و از علمش به مقداری روزی من نمائی تا بتوانم بدان، به سوی راه مستقیمت راه یابم.

و با حال اندوه و غصه به خانه‌ام باز گشتم و بجهت آنکه دلم از محبت جعفر مالمال گردیده بود، دیگر نزد مالک بن انس نرفتم. بنابراین از منزل خارج نشدم مگر برای نماز واجب.

(و اینگونه بود) تا روزی بعد از بجا آوردن نماز عصر جائیکه صبرم تمام شد و سینه‌ام گرفته شد و حوصله‌ام به پایان رسید نعلین خود را پوشیدم و ردای خود را بر دوش افکندم و قصد زیارت و دیدار جعفر را کردم.

پس چون به در خانه حضرت رسیدم، اذن ورود خواستم برای زیارت و دیدار حضرت.

در اینحال خادمی از حضرت بیرون آمد و گفت: چه حاجت داری؟

گفتم: سلام کنم بر (محرر) شریف (امام صادق علیه السلام).

خادم گفت: او در محل نماز خویش به نماز ایستاده است. پس من مقابل در منزل حضرت نشستم.

کمی درنگ نمودم که خادمی آمد و گفت: به درون بیا تو بر برکت خداوندی (که به تو عنایت کند).

من داخل شدم و بر حضرت سلام نمودم. حضرت سلام مرا پاسخ گفتند و فرمودند: بنشین! خداوندت بیامرزد!

پس من نشستم، و حضرت قدری به حال تفکر سر به زیر انداختند و سپس سر خود را بلند نمودند و گفتند: کنیه ات چیست؟!

گفتم: ابوعبدالله

حضرت گفتند: خداوند کنیه‌ات را ثابت گرداند و تو را موفق بدارد ای اباعبدالله، حاجتت چیست؟

من با خود گفتم: اگر برای من از این دیدار و سلامی که بر حضرت کردم غیر از همین دعای حضرت هیچ چیز دیگری نباشد، باز

هم بسیار است. سپس حضرت دوباره سر خود را بلند نمود و گفت: چه میخواهی؟

عرض کردم: از خداوند مسالت نمودم تا دلت را بر من منعطف فرماید، و از علمت به من روزی کند. و از خداوند امید دارم که آنچه

را که درباره وجود شریف تو درخواست نموده‌ام به من عنایت نماید.

حضرت فرمود: ای ابا عبدالله! علم به آموختن نیست.

علم فقط نوری است که در دل کسی که خداوند تبارک و تعالی اراده هدایت او را نموده است واقع می‌شود.

پس اگر علم می‌خواهی ، ابتدا در نزد خودت حقیقت عبودیت را بطلب و علم را برای عمل کردن بطلب و از خداوند طلب فهم کن تا

خدایت به تو بفهماند. گفتم: ای شریف

گفت: بگو: ای ابا عبدالله

گفتم: ای ابا عبدالله حقیقت عبودیت کدام است ؟

گفت: سه چیز است :

اینکه بنده خدا برای خودش درباره آنچه را که خدا به وی سپرده است ملکیتی نبیند ، چرا که بندگان دارای ملک نمی‌باشند ، مال را

مال خدا می‌بینند ، و در آنجائیکه خداوند ایشان را امر نموده است ، می‌گذارند و اینکه بنده برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر

نکند و تمام مشغولیاتش در چیزهاییست که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی فرموده است.

پس ، اگر بنده خدا برای خودش ملکیتی را در آنچه که خدا به او سپرده است نبیند ، انفاق نمودن در آنچه خداوند تعالی بدان امر

کرده است بر او آسان می‌شود.

و چون بنده خدا تدبیر امور خود را به مُدبرش بسپارد ، مصائب و مشکلات دنیا بر وی آسان می‌گردد.

و زمانی که اشتغال ورزد به آنچه را که خداوند به وی امر کرده و نهی نموده است ، دیگر فرصتی و مجالی برای خودنمایی و فخر

نمودن به مردم پیدا نماید.

پس چون خداوند، بنده خود را به این سه چیز گرامی بدارد ، دنیا و ابلیس و خلائق بر وی سهل و آسان می‌گردد

و دنبال دنیا به جهت زیاده خواهی و تفاخر نمی‌رود

و آنچه را که از جاه و جلال و منصب و مال در دست مردم می‌نگرد ، آنها را به جهت عزت و علو خویشتن طلب نمی‌نماید

و روزهای خود را به بطالت و بیهودگی رها نمی‌کند.

و این اولین درجه تقوی است.

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید : آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین (مثل قارون) اراده برتری و فساد ندارند ،

و سعادت در پایان کار ، انحصاراً برای با تقویان است.(۸۳قصص)

گفتم: ای ابا عبدالله! به من سفارش و توصیه‌ای فرما!

گفت: من تو را به نه چیز سفارش می‌نمایم

پس به حقیقت آنها سفارش من است به اراده کنندگان و پویندگان راه خداوند تعالی.

و از خداوند مسالت می‌نمایم تا تو را در عمل به آنها موفق کند.

سه تا از آن نه امر درباره تادیب نفس است ، و سه تا از آنها در باره حلم و بردباری است ، و سه تا از آنها درباره علم و دانش است.

پس آنها را به خاطرت بسیار ، و مبادا آنها را کوچک بشماری

عنوان گفت: من دلم و اندیشه‌ام را برای ایشان فارغ و خالی نمودم

پس حضرت فرمود :

اما آن چیزهائی که راجع به تادیب نفس است :

مبادا چیزی را بخوری که بدان اشتهای نداری ، چرا که در انسان ایجاد حماقت و نادانی میکند

و چیزی مخور مگر آنگاه که گرسنه باشی

و چون خواستی چیزی بخوری از حلال بخور و نام خدا را ببر و به خاطر آور حدیث رسول (صلی الله علیه و آله) را که فرمود :

آدمی ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است.

پس اگر ناچار به تناول غذا گردید پس به مقدار ثلث شکم خود را برای طعامش بگذارد و ثلث آنرا برای آبش و ثلث آنرا برای نفسش

و اما آن سه چیزی که راجع به بردباری و صبر است :

پس کسی که به تو بگوید : اگر یک کلمه بگوئی ده تا می‌شنوی به او بگو : اگر ده کلمه بگوئی یکی هم نمی‌شنوی

و کسیکه ترا شتم و ناسزا گوید، به وی بگو : اگر در آنچه میگوئی راست میگوئی ، من از خدا میخواهم تا از من درگذرد و اگر در

آنچه میگوئی دروغ میگوئی ، پس من از خدا میخواهم تا از تو درگذرد.

و اگر کسی تو را بیم دهد که به تو دشنام خواهیم داد ، تو او را مژده بده که من درباره تو خیرخواه می‌باشم و مراعات تو را می‌نمایم.

و اما آن سه چیزی که راجع به علم است :

از علماء بپرس آنچه را که نمیدانی و مبادا چیزی را از آنها بپرسی تا ایشان را به لغزش افکنی و برای آزمایش و امتحان بپرسی.

و مبادا که از روی رای خودت به کاری دست زنی و در جمیع اموری که راهی به احتیاط و محافظت از وقوع در خلاف امر داری

احتیاط را پیشه خود ساز.

و از فتوی دادن بپرهیز همانطور که از شیر درنده فرار میکنی و گردن خود را پل عبور برای مردم قرار نده.

ای ابا عبدالله دیگر برخیز از نزد من! چرا که تحقیقاً برای تو خیر خواهی کردم و ذکر و ورد مرا بر من فاسد مکن، زیرا که من

مردی هستم که به نفسم بدگمانم (که مبادا عمر و ساعات زندگیم را بیهوده تلف کند) و سلام بر کسی باد که از هدایت پیروی

میکند.